

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال پانزدهم، شماره سی‌ام، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

سیمای هویت ایرانی در آثار ادبی عصر اسلامی

(نگاهی به مقوله هویت در دو کتاب «دو قرن سکوت» و «خدمات متقابل ایران و اسلام»)*

دکتر وحید سبزیان پور^۱

شهریار باقرآبادی (نویسنده مسئول)^۲

عباس کریمی^۳

چکیده

از مهم‌ترین مباحث حوزه مطالعات فرهنگی و ادبی، شناخت شاکله هویت ملی یک سرزمین، در لابه‌لای آثار هنری و ادبی آنهاست. ورود دین اسلام به ایران سبب شد تا عناصر اصلی هویت این تمدن، به آرامی تحت تأثیر فضای تازه سیاسی و عقیدتی، دچار دگرگونی‌های عمیقی شود؛ سپس با سیطره امویان و عباسیان، فراز و فرودهایی در روابط ایرانیان با جهان فاتح عربی - اسلامی، پیش آمد. پاره‌ای از سازه دیرسال هویت ایرانی، به کلی محو شد و بخش‌هایی از آن نیز، شاهد دگرگونی‌های وسیعی گردید. از آنجا که شعر، ادب و تاریخ هر عصری، تصویری از اوضاع آن است؛ این پژوهش با شیوه‌ای توصیفی - تحلیلی، ضمن واگویی برخی از تغییرات در مؤلفه‌های هویت تاریخی ایران، در سده‌های نخست خلافت اسلامی و عصر عباسی، با بهره‌مندی از دو اثر ارزشمند خدمات متقابل اسلام و ایران، نوشته مرتضی مطهری و نیز دو قرن سکوت به قلم عبدالحسین زرین کوب، مورد نقد و مقابله قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: خلافت اسلامی، عبدالحسین زرین کوب، هویت ایرانی، مرتضی مطهری.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۵/۳/۵
bagherabadi1394@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۱۲/۲
نشانی پست الکترونیک نویسنده مسئول:

۱. استاد گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه.
۲. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه
۳. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه

۱. مقدمه

مسئلاً از روزگاری که انسان شیوه زندگی اجتماعی را برگزیده، آنچه موجب پیوند افراد یک جامعه و تعلق خاطر آنها، به سرزمین مادریشان بوده است، شناسه‌های هویتی‌ای هستند که «کیستی» آن مردمان و حوزه موجودیت آنها را از «دیگری» جدا ساخته‌اند. هویت هر ملتی، سازه‌ای اجتماعی است که مایملک جمعی آنها محسوب می‌شود. باورها، عقاید، زبان، دین، رسوم، خرافات، نظام سیاسی، نسب‌های ژنتیکی همه و همه، بخش‌هایی از یک «کل» جمعی هستند که با هم و در کنار هم می‌توانند، تعریفی کامل و رسا از مردمانی باشد که در سرزمینی واحد، تاریخ مشترکی را سپری نموده‌اند. این سازه درهم‌تنیده در گذر اعصار، سامان یافته، شکل و رنگ و بوی ویژه و بومی گرفته و با هستی فرد فرد مردم عجین شده است.

قلمرو ایران زمین، مقارن با سال‌های ظهور و گسترش اسلام، با گذشت روزگاری دور و دراز، تمدنی را شکل داده بود که نظامات حاکم بر آن، در عصر خود شکل ممتاز و ویژه‌ای داشت. نشانه‌های متعددی که در میان موارث تاریخی و فرهنگی، از ایران قبل از اسلام بر جای مانده، مؤید پیشتازی مردمان این خطه از جهان، در بنیاد تمدن و ساختارهای کارآمد فرهنگی و سیاسی بوده و جایی برای هیچ گمانی نمی‌گذارند. ساختار منسجم سیاسی، نهاده‌های اجتماعی و قوانین مالکیت آب و زمین، زبان و ادبیات مستقل، دیوان‌های حکومتی با کارکردهای معین و منظم، مرزهای جغرافیایی تعریف شده، هنرهای مختلف و چشم‌نواز، معماری‌های شگرف، و بسیاری دیگر از آثار برجای مانده از آن دوران، گویای این حقیقتند که ایرانیان، در تاریخ دیرسال خود، گام‌های بلندی در مسیر انتظام یک هویت تاریخی و فرهنگی ویژه و مختص خویش، برداشته بودند.

به دنبال حمله اعراب و سقوط دولت ساسانی، سرنوشت مردم این سرزمین، با قومی همراه و عجین گردید که شاید بتوان ادعا کرد که کمترین قرابتی با شیوه زندگی آنها نداشت. آوازه احکام مترقی دینی که مساوات را برای همه اعلان داشته بود و نیز ناکارآمدی سیاسی حاکمان و طبقه روحانی زرتشتی، شیوع همه‌گیر ستم و بی‌عدالتی و فقر گسترده طبقه عامه، از جمله دلایلی بود که سبب شد، ایرانیان با آغوشی باز آیین جدید را پذیرا شده، ایران، جزئی از حوزه حکومت خلافت اسلامی قرار گیرد. در سده‌های نخستین و مقارن با سالهای خلفای راشدین و حکومت امیرالمؤمنین علی (ع)، ساکنان این خطه، کمتر تعارضی میان باورهای دینی و عملکرد حاکمیتی می‌یافتند، اما با به قدرت رسیدن حاکمان بنی‌امیه، اوضاع آرام آرام دگرگون شد، آنها دوباره در نظام طبقاتی نوی گرفتار شدند که فقط با نام موالی و با نشان بردگی، ایشان را به رسمیت می‌شناختند.

از آغاز همین عصر، شاهد ظهور شخصیت‌های برجسته ایرانی‌ای هستیم که کوشش

می‌کنند، تا فرآورد دست‌رفته و هویتی که برخی عناصر سازنده آن، - از جمله جغرافیا و زبان رسمی - از بین رفته و یا بسیار ناکارآمد شده‌بودند، به طریقی متفاوت بازیابی، بازنمایی و بازسازی کنند. نمود این تلاش‌ها، عمدتاً در لابه‌لای آثار برجای‌مانده از دوران بنی‌عباس و به زبان عربی یافت می‌شوند.

۱-۱. بیان مسئله

در راستای کندوکاو پیرامون آنچه در طول سالهای نخست عصر اسلامی بر سرزمین ایران، به عنوان بخشی از حوزه حکومت عربی - اسلامی گذشته‌است؛ این جستار کوشش نموده‌است تا به این پرسش بپردازد که تلاش برای نوآفرینی موارث هویتی، در حوزه ادب عربی عصر عباسی چگونه انعکاس یافته‌است؟ برای رسیدن به پاسخ پرسش، تلاش شده‌است که با ارائه تعاریف متفاوت از عناصر و مؤلفه‌های هویتی به نقد دیدگاه‌ها در این باب پرداخته‌شود و علاوه بر این، شواهدی از ادب آن روزگار که نشانی از هویت ایرانی را به مخاطب عرضه می‌کند، به جهت ایضاح موضوع و نیل به پاسخ صحیح، ذکر گردد.

۱-۲. پیشینه پژوهش

در خصوص شیوه برخورد حاکمان عربی-اسلامی، در قرن‌های نخست زمامداری اسلامی با سرزمین‌های فتح شده، کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشته شده‌است که هر یک، از منظر و مشرب فکری خاصی بدان پرداخته‌اند؛ از جمله کتاب‌های قابل‌اعتنایی که در این باب به طبع رسیده و در این گفتار مورد توجه قرار خواهد گرفت، کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران مرتضی مطهری و نیز کتاب دو قرن سکوت عبدالحسین زرین کوب است. در اثر نخست نویسنده کوشیده‌است تا رابطه فرهنگی-سیاسی اسلام و حکام عربی-اسلامی با ایرانیان را دادوستدی فرهنگی و سیاسی جلوه دهد. در اثر دوم، زرین کوب عقیده دارد که آنچه پس از فتح ایران اتفاق افتاده‌است، بیشتر در جهت محو میراث‌های فکری و تاریخی این سرزمین و از همه بیشتر در جهت امحای زبان فارسی بوده‌است. علاوه بر اینها، مقالات گوناگون دیگری نیز، اخیراً در همین مجال ارائه شده‌اند که ذکر همه آنها از حوصله بحث خارج بوده و فقط به ذکر نمونه‌هایی بسنده می‌شود.

الف. «بررسی زمینه‌ها و مراحل دستیابی امویان به قدرت پس از اسلام»؛ نوشته سید محمود ساسانی و سیداحمد رضا خضری، فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، سال سوم، زمستان ۱۳۹۱، شماره ۹: نویسنده در این مقاله، وضعیت بنی‌امیه را در دو مقطع قبل از اسلام و نیز مقارن با خلفای راشدین مورد بررسی قرار داده و در خصوص شیوه حکومتی آنها به تفصیل سخن گفته‌است.

ب. «واکاوی نقش تاریخ (آگاهی تاریخی) در بازسازی هویت ایرانی (دو قرن اول)» نوشته

رضا شجری قاسم خیلی، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۱۲، سال ۱۳۹۲؛ در این اثر پژوهشی، نویسنده ضمن بیان نمادهایی از هویت، به بررسی تلاش ایرانیان پس از فتح اسلام، در بازنمایی اوضاع تاریخی خود و با رویکردی تاریخ‌نگارانه پرداخته‌است. وی در این مقاله از بناهای تاریخی، روایات و افسانه‌های ایرانی، خاطرات ایرانیان و ... به عنوان سبب‌هایی از تاریخ گذشته باستانی ایران یاد کرده‌است.

ج. «نقش دبیران ایرانی در تحوّل نظام اداری عباسیان» نوشته فهیمه فرهمندپور و محبوبه فرخنده‌زاده، مجله مطالعات تاریخ اسلام، سال ششم، ۱۳۹۳؛ نویسنده این مقاله سعی - نموده‌است تا دگرگونی‌های سیاسی عصر عباسی را محصول کوشش دبیران ایرانی جلوه‌داده، دلایلی نیز در این خصوص ارائه‌نموده‌است.

از دیگر پژوهش‌های ارزشمند، می‌توان به مقاله «نقش ایرانیان در تشکیلات مالی دولت خلفا»، نوشته محمد سپهری، شماره ۵ فصلنامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، زمستان ۱۳۹۰ و همچنین مقاله «نقش دانشمندان طبرستانی در انتقال دانش عصر ساسانی به تمدن اسلامی»، نوشته مصطفی معلّمی و احد مهربان‌نژاد در همین فصلنامه شماره ۹ زمستان ۱۳۹۱ و پژوهش‌های متعدّد دیگر، اشاره نمود.

۳-۱. ضرورت و اهمیت تحقیق

نظر به اهمیت موضوع و تلاش در جهت رفع پاره‌ای ابهامات در خصوص اختلاف نظرها در مورد اوضاع حاکم بر فضای حاکم بر مؤلفه‌های هویت تاریخی ایران مقارن با عصر اسلامی و عباسی؛ در جستار حاضر، کوشش بر آن بوده‌است تا ضمن نقد و واکاوی مواضع دو اندیشمند مسلمان - مرتضی مطهری و عبدالحسین زرین‌کوب - در کتاب‌هایی که از آنها نام برده شد، ضمن بیان تعریفی از عناصر برجسته و اجزای ساختار سازه هویتی، تفاوت هویت ملی ایرانی و هویت تاریخی و فرهنگی ایران و فراز و فرود آن را در جزر و مد قرون نخست خلافت اسلامی، در لابه‌لای ادب عصر عباسی مورد تحلیل قرار داده، مورد مذاقه و واکاوی بیشتری قرار گیرد.

۲. بحث اصلی

۲-۱. هویت و عناصر شکل دهنده آن

هویت یا چستی هر قوم و ملّتی، به مجموعه واقعیت‌های معین، کارکردی، پویا و سیال در گذر تاریخی‌ای نظر دارد که در دو حوزه فردی و اجتماعی، سبب تعاملات اختیاری افراد و جمعیت‌های انسانی، در ارتباط با پیرامون جمعیشان شده و گونه‌ای وفاق عمومی را سبب می‌شود. این مفهوم جامعه‌شناختی، در عین بساطت می‌تواند در تعیین حدود و عناصر، موجب تشّت و سردرگمی‌هایی در تبیین لایه‌های ملی، عقیدتی و جهانی نیز شود. هویت

در نگاه کلی، مفهومی است که مرزهای انسانی را مشخص می‌کند و از طریق تقسیم‌شدن، معنای پدید می‌آید. تقسیم این که من چه هستم و دیگری چه هست (تاجیک، ۱۳۷۶: ۵۰). هویت هرگز چیزی نیست که یکباره و برای همیشه؛ به کسی داده‌شود، بلکه در طول حیات ساخته می‌شود و تغییر می‌کند (معلوف، ۱۳۸۲: ۲۷). همچنین بر پایه همین خودآگاهی سالمند تاریخی است که افراد در طول عمرشان؛ فرآیندهای جاری تعامل اجتماعی و در چارچوب آنها، خود و دیگران را تعریف و بازتعریف می‌کنند (جیکنز، ۱۳۸۱: ۶۰).

آنچه سبب می‌شود که موضوع هویت و تعلق به اشتراکات ملی، مبحثی درخور اعتنا شود این نکته مهم است که هویت، موجب معنادار شدن روابط انسانی، ایجاد وفاق و احساس رضایتمندی افراد یک جامعه از الصاق به یک کل اجتماعی شده و نیز، سبب وفاداری اعضای یک مجموعه اجتماعی نسبت به اجزای شاکله این سازه وطنی شده، علاوه بر همه اینها، تسلیم و پذیرش ارزشها، بایدها و نبایدهای آن را به دنبال دارد. مهمترین عناصر این چارچوب کلی جامعه بشری، شامل سرزمین، دین و مناسک، تاریخ، زبان و ادبیات و نظام مردم و دولت، هستند (یوسفی، ۱۳۸۰: ۱۷).

شواهد تاریخی گویای این واقعیتند که تحولات بنیادی در موارث ملی و تاریخی یک ملت، به سختی صورت می‌گیرد و گاه نیز غیرممکن است. به عنوان نمونه، برخی پژوهشگران مانند گلدزیهر، بر این عقیده‌اند که موالی ایرانی، عقاید و باورهای دینی و سنتی خود را، از محیط اصلی به مراکز نوپا و جدید انتقال دادند و دین موروثیشان را، در قالب اصطلاحات اسلامی، مجدداً عرضه کردند (گلدزیهر، ۱۹۷۱: ۵۹). هر چند که این گونه قضاوت‌ها، بی‌شک جانبدارانه و افراطی هستند، اما طرح آنها می‌تواند، دلیلی بر این مدعا باشد که حتی پس از عرضه یک ایدئولوژی مترقی، جامع و منطبق بر فطرت بشری همانند اسلام، عقاید و باورهای کهن، گاه به سختی حاضرند که صحنه اجتماعی را به سود تفکر برتر و غالب، خالی نمایند.

در طول چند قرن خلافت اموی - عباسی، اختلاط نژادی و جغرافیایی ملت‌های ایرانی و عرب، سبب‌نشد تا آنها بتوانند در گستره سده‌های طولانی همزیستی، زبان قومی و اندیشه مانای واحدی را شکل دهند و این بیشتر از هر چیزی مولود نبود تفاهمی دوسویه در میان طرفین فاتح و مغلوب، در شیوه گفتمان تاریخی و گذشته هویتی آنها بوده‌است. ناهمگونی اوضاع میان گذشته و حال ایرانیان در جامعه آن روزگار، سبب‌شد تا بسیاری از پاره‌های هویتی عنصر ایرانی، در حوزه کارکردی دچار اختلال جدی شود. سه عنصر نوظهور یعنی سیستم حکومت خلافتی، مرزهای جغرافیایی جدید و زبان رسمی ناشناخته، هرگز نتوانستند جایگزین مشابه تاریخی، برای آنها شوند. این عامل یکی از عمده دلایلی است که سبب گردید، مردمان این خطه در هر دو دوره اموی و عباسی، در متن نارضایتی‌ها و اغتشاشات

فرقه‌ای بی‌شماری باشند که هدفش سرنگونی نظام حاکم بود. نهضت شعوبیگری که اندکی پس از قدرت یافتن امویان آرام آرام نمود یافت و در عصر عباسی نیز امتداد داشت، یکی از همین گونه‌های ناخشنودی عمومی است که طرفداران فراوانی را در میان خاصگان و فرودستان ایرانی، به خود جذب نمود. همه این نوسانات اجتماعی که گاه با صورتی هیجانی و افراطی در میانه اجتماعات آن روزگار رخ نموده است، بر این باور صحه می‌گذارد که حذف و تعدیل برخی از عناصر هویتی، عامل آن عصیانگری‌های مدنی بوده است.

۲-۲. تأیید و تردید در طرح هویت ملی

مسئلاً عناصر هویتی هر جامعه، عامل اصلی پویایی آنها، در مسیر تکوین و بقا می‌باشد. با نگاهی به گذشته هر ملت، نقش و اهمیت شناخت اجزا و عناصر آن، هویدا و مبرهن است؛ به عبارت دیگر، در جهان واقع، برای ماندگاری در مسیر سیال زنجیره روابط اجتماعی و حرکت به سوی تعالی، یکی از اصلی‌ترین ملزومات، همان بازشناخت، تعریف و تحلیل ساختار هویتی مردمان است. در همین راستا، چند پرسش، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کنند؛ از جمله طرح این مسئله که، آیا مطالعه گذشته تاریخی ملت‌ها، ضروری و مفید است یا اینکه عقب‌گردی تاریخی و بی‌فایده است؟ نیز این پرسش که، آیا مطالعه گذشته تاریخی یک ملت - همانند ایران - که تغییرات بنیادینی را در حوزه عقیدتی و ایدئولوژیک پذیرفته است، عامل وحدت است یا تفرقه؟

برخی از صاحب‌نظران اسلامی، عقیده دارند که طرح مفاهیمی همچون ملت، هویت ملی و تاریخ گذشته، معادل با نژادپرستی بوده و به یکپارچگی گستره جغرافیای اسلامی، لطمه خواهد زد. شهید مطهری، از جمله این دسته اندیشمندان است. در باور ایشان، مسئله ملیت پرستی، در عصر حاضر برای جهان اسلام مشکل بزرگی به وجود آورده است. گذشته از این، فکر ملیت پرستی بر خلاف تعلیمات اسلامی است، زیرا از نظر اسلام، همه عناصرها علی‌السوا هستند، این فکر مانع بزرگی است برای وحدت مسلمانان (مطهری، ۱۳۶۲: ۳۴). همچنین ایشان عقیده دارد که احساسات قومی و غرور ملی، در هر کجا مطلوب باشد در جستجوهای علمی و فلسفی و دینی مطلوب نیست (همان: ۳۸).

در تبیین و نقد چنین باورهایی، یادآوری چند نکته می‌تواند راهگشا باشد: نخست آنکه، در برخی روایات، حب‌الوطن را از ثمرات ایمان به حساب آورده‌اند و نیز، نص صریح قرآنی، وحدت انسانی در عین کثرت را به رسمیت شناخته است؛ لذا طرح این ادعا، منطبق بر منطق دینی به نظر می‌رسد که مانایی هویت‌های ملی، مادامی که در تعارض با اصول اسلام نباشد؛ هیچ منافاتی با مسلمانی ندارد و کوشش برای الصاق اجباری قومیت‌های مختلف به فرهنگ عربی و با نام وحدت، اندکی به دور از روح دینی است. دوم این که، نقطه تعارض و تصادم منطق علمی، فلسفی و دینی با حفظ موارث تاریخی یک ملت و حتی

برانگیختگی احساس و غرور ملی کجاست و محل این تعارض، بر چه معیاری تعیین شده است؟

یکی دیگر از موارد اختلافی در اندیشه شهید مطهری، تفکیک عناصر ساختاری هویت است. ایشان بر این باور است که اساس هویت و مباحث آن، یگانگی نژادی است؛ در حالی که در میان اجزای شاکله هویت، موضوع نژاد، کمترین بها دارد. افزون بر این، نگاه ناسیونالیستی تا زمانی که محصور در چارچوب جغرافیایی خاص باشد، در منظر این متفکر اسلامی مردود است. وی اعلام می‌دارد که ناسیونالیسم مطابق بیان گذشته، بر عواطف و احساسات قومی و ملی متکی است و نه بر عقل و منطق. در ایضاح این نظر، قابل ذکر است که مطالعه و ارائه شخصیت تاریخی یک ملت، بازنمایی دورنمای تاریخی آنها بوده و هرگز در صدد اثبات خود و نفی دیگری نیست تا در شیوه بیان، ناگزیر باشد که از اسلوب منطق صوری تبعیت کند؛ چراکه هر چه هست، ارائه‌ای توصیفی است و لاغیر. اضافه بر آنچه گفته شد، افراط و تفریط‌هایی که از کنشگران اجتماعی، با نام ناسیونالیسم سرمی‌زند عمدتاً نتیجه عکس‌العمل در برابر کوشش مهاجمان، برای حذف گذشته آنها بوده است که نمونه بارز آن، برخورد ناصواب ملیت عرب و حاکمان عربی در سده‌های نخست فتح ایران؛ با بلاد مفتوحه است که زیربنای اصلی قیام‌های متعدد و جریانات افراطی نظیر شعوبی‌گری شد.

۲-۳. مؤلفه‌های هویت ایرانی قبل و بعد از فتح ایران

پس از فتح ایران از سوی اعراب مسلمان، بخش‌هایی از اجزای سازنده پیکره هویتی، دچار دگرگونی‌هایی وسیع گردید تا جایی که می‌توان ادعا کرد که در طی مدتی کمتر از چند دهه، نموده‌های بروز بحران در این حوزه، در میان مردم مشهود بود. این پرسش که نوساز هویتی دینی-عربی میهمان، تا چه اندازه توانست نقش خود را در باروری احساس تعلق در بین ایرانیان ایفانماید، محل اختلاف فراوان است. هر چند با نگاهی واقع‌بینانه می‌توان پذیرفت که آیین توحیدی اسلام که منطبق بر فطرت بشری و فرامین وحی، کارکردی مقبول در بین ایرانیان در طول اعصار متمادی داشته و تغییر باورهای قدسی هویت، با تمام وجود از سوی این مردم مورد اقبال قرار گرفته؛ لیکن در سایر حوزه‌های کارکردی هویت تازه، اوضاع به کلی متفاوت می‌نماید.

بی‌هیچ تردیدی، زبان یکی از برترین نمادهای هویتی هر ملت به‌شمار می‌رود و یا به عبارتی، عینی‌ترین صورت افتراق یک جمعیت انسانی، از دیگران است. از آغاز دولت اموی، آرام آرام نقش زبان پارسی در پهنه حاکمیتی تمدن نوظهور، به صورت رسمی کم‌رنگ می‌شود تا جایی که مقارن با خلافت نخستین حاکمان بنی‌عباس، این زبان به کلی از صحنه، بیرون‌رانده می‌شود و زبان تازی جایگزین آن می‌گردد. برخی صاحب‌نظران عقیده

دارند که زبان عربی، برای مردم ایران نتوانست جایگزین مناسبی باشد؛ چراکه زبان تازی پیش از آن، زبان مردم نیمه وحشی محسوب می شد و لطف و ظرافتی نداشت (زرّین کوب، ۱۳۷۸: ۱۴۱).

امحای زبان پهلوی از سوی حاکمان عربی را نمی توان کوششی دینی و یا عقیدتی فرض کرد، بلکه غالباً گواه گونه ای افراط، در مقابله و مواجهه با عنصر ایرانی است و نشان این واقعیت است که اعراب، زبان و خط مردم ایران را به مثابه حربه ای تلقی می کرده اند که اگر در دست مغلوبی باشد، ممکن است بدان، با غالب در آویزد و به ستیز و پیکار برخیزد. ... و شاید بهانه دیگری که عرب برای مبارزه با زبان و خط و فرهنگ ایران داشت، این نکته بود که خط و زبان مجوس را مانع نشر و رواج قرآن می شمرد (همان: ۱۱۶)؛ و این گونه است که پس از گذشت سالها، زبان فارسی به میمنت حضور عنصر عربی و حاکمیت خلفای آنها، از رونق می افتد تا جایی که کمتر شاعرانی در حوزه ادب پارسی آن روزگار باقی می مانند که قصیده یا غزلی بدان سروده باشند و تنها از لابه لای متون قدیم آن روزگار، با نامهایی همچون عباسی مروزی، ابوسلیک گرگانی، حنظله بادقیسی، و فیروز مشرقی روبه رو می شویم که تک بیت هایی از آنها، به زبان مادری برجای مانده است.

دو مقوله دیگر از هویت ایرانی - جغرافیا و نظام حاکمیتی - با شکست از اعراب، به کلی محو و نابود شدند؛ چرا که مرزهای جغرافیای ایران، با گستره حاکمیت عربی پیوند خورد و ناگفته پیداست که این عنصر هویتی، کارکرد خود را ازدست داد و ناکارآمد گردید. اندک تأملی در تاریخ سیاسی حکومت ساسانی، نشان می دهد که مقارن با سالهای گسترش اندیشه اسلامی و جغرافیای عربی، نظام حکومتی ساسانیان، برای مردمان تحت حکومت آنها، نامشروع و غیرقابل اتکاء بوده و شاید یکی از امیدهای ایرانیان به هنگام حمله اعراب، استقرار نظام سیاسی و حاکمیتی تازه ای بود تا در سایه آن، زخم کهنه هویتی خود را التیام بخشند و همین موضوع، یکی از عمده دلایل شکست یزدگرد از اعراب است. سخت گیری های روحانیت زرتشتی، اختصاص امتیازات متعدّد طبقه درباری و مذهبی، فقر و بی عدالتی گسترده، عرصه را بر مردم تنگ کرد و همه آنها نظام دینی زرتشتی و نظام حکومتی ساسانی را ناکارآمد ساخته، مردم را به تکاپوی جایگزین مناسب انداخته بود.

دو عنصر مذهب و سیاست، در عصر ساسانی تنگاتنگ و در کنار هم، امکانات زندگی اجتماعی را برای طبقاتی خاص، قبضه و محصور کرد تا جایی که تفکیک نظام حاکمیتی و دینی غیرممکن بوده است؛ چراکه در تاریخ مردم ایران، دولت ساسانی نخستین دولت مذهبی در تاریخ ایران است که شاهانش در عین ریاست، فائقه دین را نیز داشتند (بصیر مژدهی، ۱۳۸۵: ۳۸۴). ناکارآمدی این دو بخش از هویت، منجر به بروز نارضایتی آشکار و پنهان در سرزمین پارس شد. نمونه بارز این ناخرسندی ملی در انقلاب مانی و قیام مزدک

مشهود شد. بدین سان، زمینه‌های داخلی برای پذیرش آیین نوین اسلامی که با شعار عدالت در حال گسترش بود، در ایران فراهم آمد و پس از فتح ایران نیز، تا زمانی کوتاه و قبل از آغاز سلطه بنی‌امیه، بخش حاکمیت دینی توانست تا حدود زیادی، نقش خود را در بازآفرینی غرور فردی و اتحاد اجتماعی، به‌خوبی ایفانماید. با پیدایی حاکمان بنی‌امیه، اوضاع به تدریج دگرگون شد و شعارهای مساوات، جای خود را به برتری‌جویی عنصر عربی داد و موالی ایرانی دریافتند که خلأ عنصر جغرافیا و نظام سیاسی مستقل و تحقیر نژادی را به آسانی نمی‌توان پذیرفت؛ بنابراین پس از این مقطع تاریخی است که تلاش برای بازسازی و بازنمایی چهره ایرانی در تمدن اسلامی، بالاگرفت. در این میان ادیبان و شاعران، تلاش و مساعی چشم‌گیری داشته‌اند.

۲-۴. «هویت ملی ایرانی» یا «هویت تاریخی - فرهنگی»؟

بحث در مورد اشتراکات قومی و هویت‌ساز در ایران، از سه منظر قابل‌بررسی است: نخست نگاهی است که با نام ناسیونالیسم رمانتیکی، مشهور است که در آن، با نگرشی تاریخی به پیدایش مقوله ملت، نظر دارد. نظرگاه دوم که در تقابل با این اندیشه است، روایتی است جدید و متکی بر مدرنیسم. هویت ملی حاضر در این منظرگاه فکری، بیش از هر چیزی، محصول دولت‌ها و جریانات اجتماعی نوظهور ملت‌گرا در قرن بیستم است. آنها بیشترین کوشش خود را، مصروف برجسته‌نمایی نموده‌های ملی‌گرایانه‌ای نموده‌اند که وجه تمایز میان «خود» و دیگران باشد و سبب وفاق و همراهی عمومی گردد. از عمده‌ترین مشکلات این تلقی، گسستی تاریخی میان ساختار هویتی اکنون با گذشته آن است. نگاه سوم، دیدگاهی است که هرچند با نظریه دوم (هویت ملی ایرانی)، همساز است؛ اما هرگز آن گسست تاریخی را نمی‌پذیرد و در مقام قیاس با دو دیدگاه دیگر، تا حد زیادی تری‌قرین با واقع‌بینی است.

مهمترین نکته‌ای که در مطالعه‌ی هویت باید بدان اهتمام نمود، توجه به تمایز میان «هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی» و «هویت ملی ایرانی» است. مفهوم اول، به سازوکاری کهنسال، ریشه‌دار، کلی‌نگر و تداوم‌یافته در اعصار نظر دارد که با تغییرات در شرایط زیست - که گاه بر آن تحمیل شده‌است - در محیط تاریخی و اجتماعی سازگاری پیدا کرده‌است. این نگرش، باور دارد که هویت تاریخی و فرهنگی ایران و هر ملتی، هرگز در جزر و مد حوادث، تغییر نظامات سیاسی، شکست‌ها و پدیده‌های اجتماعی بیرونی از این قبیل، دستخوش فنا و نابودی نمی‌گردد. علاوه بر این معتقد است که هویت تاریخی و فرهنگی، مفهومی بسیار وسیع‌تر از ریزعناصری است که موجب وحدت و انسجام می‌شوند و مفهوم تاریخی هویت، دارای ابعاد مختلف خرده‌فرهنگ ملی، دینی و انسانی است و ویژگی آن، قابلیت انعطاف اجزا و بومی بودن ابعاد تشکیل دهنده آن می‌باشد (ن. ک: رزازی‌فر،

۱۳۷۹؛ بنابراین باید چنین انگاشت که هر گاه هویت را از منظر تاریخی و فرهنگی مورد مطالعه قرار می‌دهیم، لازمه آن پذیرش این اصل است که، ساختار اصلی و خاص آن، هرگز از میان نمی‌رود، بلکه شاید در طول دوران و گذار از مراحل تاریخی دچار تغییر و دگردیسی‌هایی شود. نمونه این نوشدن را در ماجرای فتح ایران توسط تازیان عرب، به خوبی نمایان و آشکار است. پویایی فرهنگ ایرانی پس از شکست، تا جایی است که برخی بر این باورند که دولت عباسی ادامه حکومت ساسانیان بود و برخی معاصران آن دولت را «ساسانیان مسلمان» می‌خواندند (نصر، ۱۳۵۸: ۲۸).

طرح هویت ملی از سوی طرفداران نگاه دوم، با این که در نوع خود، جذاب، نو و تا حدی راهگشا به نظر می‌رسد؛ لیکن از آنجا که عمدتاً این سنخ از اندیشه‌وران در شناسایی شاکله فرهنگی و اجزای آن، دچار افراط و تفریط بوده و به بزرگنمایی برخی از عناصر این ساختمان تاریخی همچون زبان و نژاد پرداخته و شتابزده کوشش نموده‌اند تا با طرح مفاهیم و مصطلحاتی از قبیل «ملت ایران»، «وطن دوستی» و «عشق به سرزمین مادری و خانه پدری»، و صرف نظر از گذشته تاریخی و صرف پرداختن به اجزایی خرد از انبوه شاکله تاریخی و موارث ملی، به خودآگاهی تاریخی دست نیافته، مساعی بسیاری از آنان به بی‌درکجایی ناشناخته انجامیده است. به اعتقاد برخی صاحب‌نظران همچون احمد اشرف، این مفهوم تازه از هویت ملی ایرانی، به جای مفهوم کارا کتر ملی، از نیمه دوم قرن اخیر رواج یافته و از ساخته‌های علوم اجتماعی است (اشرف، ۱۳۸۷: ۵۲۲).

طرفداران مفهوم نوین هویت ملی ایرانی، با طرح مقدماتی از احساسات میهن پرستانه، در جریان انقلاب مشروطه و تشکیل دولت ملی و با طرح روایتی کاملاً رمانتیک از هویت ایرانی، به موضع‌گیری در خصوص حوادث تاریخی و از جمله فتح ایران به دست مسلمانان تازی، پرداختند و همین جریان فکری، تاکنون نیز به حیات خود ادامه داده و باورمندان بسیاری نیز، بر همان عقیده‌اند. صرف نظر از داوری در این باب، نکته‌ای که به نظر می‌رسد از تیررس نگاه این اندیشمندان به دور و مغفول مانده است، این مهم است که هرچند در جریان فتح ایران، بسیاری از اجزای سازه تاریخی و فرهنگی دچار گونه‌گونی تازه‌ای شد، لیکن همان گونه که در متون تاریخی عرب نیز بدان اذعان شده است، اندیشه ایرانی همگام با شرایط جدید، به رهسپاری در وادی تازه‌ای گام نهاد.

۲-۵. عناصر تاریخی هویت ایرانی در محیط نوین عربی - اسلامی

علیرغم باور بسیاری از تحلیلگران حوزه مطالعات هویتی، عناصر نهادینه شده فرهنگی و موارث تاریخی ایران، هرگز پس از شکست از سپاه عربی - اسلامی، حذف نشد، بلکه در پوسته‌ای نو و در قالبی جدید و تحت حمایت آیین آسمانی اسلام، با شمایی تازه رخ نمود. آن چه این عده از پژوهشگران را به این باور خطا کشانده، عدم توجه به وسعت دامنه هویت

تاریخی ملت ایران بوده است. اگر بپذیریم که تمام و یا حتی اصلی ترین ارکان و اجزای هویت ملیت ایرانی و یا دیگر ملل، منحصر در زبان، جغرافیا، سیاست و دین است، آنگاه فرض نابودی بنیان‌های این هویت، نزدیک به ذهن و قابل پذیرش است.

نکته غیرقابل انکار دیگری که در مطالعه هویت نباید از نظر دور بداریم این است که در کنار اصطلاح مرسوم هویت ملی، از عامل مؤلفه تاریخ، غفلت نورزیم. تجسم باوری هویتی که در طول تاریخی سالمند پا گرفته است، ضمن آنکه تردید حذف را از اذهان به دور می‌کند، افق تازه‌ای از کاوش را فرا روی همگان قرار می‌دهد که به جای مویه بر فقدان، به دنبال یافتن نشانه‌های استمرار هویت تاریخی - ملی باشند.

اشاره‌های دور و نزدیک و پیدا و پنهانی که در لابه‌لای متون عربی برجای مانده است، همگی حکایت از آن دارند که اجزای سازه ملی و تاریخی فرهنگ ایرانی، آرام و استوار در فضای نوین اجتماعی سال‌های پس از فتح ایران، به رهسپاری ادامه می‌داده و محیط عربی پیرامون خود را متأثر می‌نموده است. نخستین گام در این وادی، شاید از حیث تقدّم ورود فرهنگ ایرانی به محیط خام و نوپای امپراطوری عربی، در انتقال شیوه حکومتی و نقل دیوان‌ها و نظامات سیاسی ساسانی، به حوزه خلافت اسلامی بوده است:

«لَم يَزَلْ دِيْوَانُ الْخِرَاجِ وَ سَائِرِ الْعِرَاقِ بِالْفَارْسِيَّةِ، فَلَمَّا وَلِيَ الْحَجَّاجُ الْعِرَاقَ اسْتَكْتَبَ زَادَانَ فَرُوخَ بْنَ بَيْرِي وَ كَانَ مَعَهُ صَالِحُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ مَوْلَى بَنِي تَمِيمٍ يَخْطُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارْسِيَّةِ وَ كَانَ أَبُو صَالِحٍ مِنْ سَبِيٍّ سَجِسْتَانَ فَوَصَلَ زَادَانَ فَرُوخٌ صَالِحًا بِالْحَجَّاجِ وَ خَفَّ عَلَى قَلْبِهِ...» (بلاذری، ۱۹۹۸: ۲۹۴).

«و همچنان دیوان خراج عراق و دیگر نقاط آن به فارسی بود و زمانی که حججاج، به حکومت رسید؛ از زادان فروخ ابن بیری خواست که دواوین را (به عربی) بنویسد. او صالح ابن عبدالرحمن از موالی بنی تمیم را به همراه داشت که به فارسی و عربی می‌توانست بنویسد و این در حالی بود که پدر صالح از اسرای سیستانی بود و زادان فروخ او را به دستگاه حججاج متصل نمود...»

شوقی ضیف، در جایی ورود و حضور ایرانی را در شکل‌دهی و تنظیم و تنسيق نظام سیاسی عباسیان، با اندکی نگاه عرب‌مدارانه - چنین ذکر نموده است:

«وَ لَعَلَّنَا لَا نَغْلُو بَعْدَ ذَلِكَ كُلُّهُ إِذَا قُلْنَا أَنَّ النُّظْمَ السِّيَاسِيَّةَ وَ الْإِدَارِيَّةَ فِي الدَّوْلَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ طُبِعَتْ بِطَوَائِعِ فَارْسِيَّةٍ قَوِيَّةٍ، تَحَوَّلَتْ فِي أَثْنَائِهَا الْخِلَافَةُ مُلْكًا كَسْرَوِيًّا يَقُومُ عَلَى الْإِسْتِدَادِ وَ الْقَهْرِ وَ الْبَطْشِ الَّذِي لَا يَعْرِفُ رَفْقًا وَ لَا لِيْنًا.» (شوقی ضیف، ۱۴۳۱: ۲۶-۲۵).

«و شاید پس از آن همه، غلونکرده باشیم، اگر بگوییم که سیستم سیاسی و اداری، در حکومت بنی عباس، به شدت از شیوه‌های ایرانی متأثر شد که در اثنای آن، خلافت به صورت فرمانروایی ای به شکل حکومت ساسانیان درآمد که بر پایه استبداد و ستمی استوار بود که هیچ مدارا و نرم‌خویی نمی‌شناخت.»

این انتقال اندوخته فرهنگی ایران زمین، فقط منحصر به شیوه زمامداری نشد، بلکه به شیوه زیست و عادات زندگی اعراب نیز، نفوذ و سرایت نمود:

«انتشرت العادات الفارسیة فی المجتمع فی هذا العصر بسبب الاختلاط الَّذی صورناه وَ ذلک الإمتزاج الَّذی شَرَحناه سواءً فی الطَّعامِ أَو الشَّرابِ أَو السُّکَنِ أَو اللُّهُوِ وَ الغناءِ. فَذاعَ اللَّعبُ بِالشَّطرنجِ وَ التَّرْدِ وَ الخُروجِ الی البوادی وَ القرى لِلرَّاحَةِ أَو الصَّیدِ وَ اصطحابُ الاخوانِ لِلنَّزهَةِ بَینَ الرِّیاضِ وَ الوادیانِ وَ أخذَ العَرَبُ یُحاکونَ الفُرسَ فی العَنايَةِ بِموائِدِهِم وَ وضعَ الزُّهورِ وَ الرِّیاحینِ عَلَیها وَ فی تَنسيقِ البیوتِ وَ إعدادِ الحِجراتِ وَ فی الإحتفائِ بِالاعیادِ الفارسیةِ احتفاءً شَدیداً. وَ مِن بَینها عیدُ النِّیروزِ وَ المَهرجَانِ، حیثُ حَرَّصوا عَلَی أن یَتَلَقَّوا فیها التَّهانی وَ الهدایا. وَ ذاعَتِ الازیاءُ الفارسیةُ مِن فلانسَ وَ أَقبیةِ وَ عمائمَ وَ سواها...» (خفاجی، ۱۴۱۲: ۳۳)

«عادات ایرانی، به دلیل همین اختلاطی که ذکر نمودیم و نیز آمیختگی با اعراب که شرح دادیم، شیوع و گسترش یافت. چه در آداب خوردن و آشامیدن یا در سکونت یا سرگرمی و موسیقی. بازی شطرنج و نرد و بیرون رفتن به بادیه و روستاها به قصد نزهت یا شکار و همنشینی‌ها با دوستان در بین باغها و وادی‌ها گسترش یافت و اعراب به شدت، شروع به تقلید از ایرانیان نمودند؛ در توجه به سفره‌آرایی‌هایشان و قرار دادن گل و ریحان بر سفره و چیدمان خانه‌ها و تهیه اتاق‌ها و برگزاری اعیاد ایرانی. از میان آنها عید نوروز و جشن مهرگان است تا جایی که به گرفتن هدایا در آن روزها، مشتاق شدند. پوشش‌های ایرانی مانند کلاه و قباها و عمامه و غیر آن، رواج یافت...»

علاوه بر اینها، انبوه سخنان حکیمانه و اندرزها و نکته‌های سنجیده اخلاقی از فرهنگ ایرانی، از طریق مترجمانی چون ابن مقفع و دیگر ایرانیانی که بعد از او در لباس دبیران و وزیران به سیستم خلافت عباسی راه یافتند، به فضای فکر عربی نقل مکان نمود تا جایی که عاکوب در تایید این مدعا گفته است: «ابن مقفع، ایرانی است، آنچه که او به زبان عربی وارد نموده بیش از آن چیزی است که از آن برگرفته است و مسیر را برای ورود جریان فرهنگی ایرانی به فرهنگ عربی هموار نمود تا همیشه از آن لذت و بهره‌بریم» (عاکوب، ۱۹۸۹: ۲۹۴).

به هر حال، بسط و توسعه مبحث تاریخی انتقال فرهنگ ایرانی به جامعه عربی، در سده‌های نخستین عصر اسلامی، - ضمن آنکه هدف غایی این بررسی نیست - مقالی است آشکار و بسیار گسترده که اسناد و پژوهش‌های بسیاری بر آن صحنه گذاشته‌اند. این موضوع تا حدی گسترش دارد که شاید ذکر فهرستی اجمالی از آن، از حوصله چنین جستاری خارج باشد؛ فلذا آن‌چه در اینجا ذکر شد، فقط ارائه‌ای کوتاه در جهت ایضاح بود. آن‌چه بیشتر از همه نیاز به نازک‌بینی دارد، عنایت به این نکته است که علیرغم ادعاهای فراوانی که از سوی برخی اندیشه‌وران حوزه تاریخ ایران و اسلام، در خصوص حذف هویت ایرانی در جریان سقوط ساسانیان بیان شده است؛ به نظر می‌رسد جریان فرهنگی - تاریخی مقوله‌ای نیست که

تحت تأثیر عوامل پیرامونی متوقف و یا دچار امحا و نابودی شده باشد، بلکه واقعیت موضوع فقط تغییر مسیری ناگزیر، در بستر تاریخ بوده است.

۲-۶. نگاه به هویت ایرانی بعد از اسلام از افراط تا تقریب

همان گونه که پیش تر اشاره شد، دو اثر خدمات متقابل اسلام و ایران، اثر مرتضی مطهری و دو قرن سکوت، نوشته عبدالحسین زرین کوب، هریک از دیدگاهی خاص، هویت ایرانی را در روزگار پس از اسلام، مورد توجه قرار داده اند. در اثر شهید مطهری، موضع جانبدارانه نویسنده، بیش از هر چیز خودنمایی می کند و به نظر می رسد که کوشش شده است تا در سایه فضای قدسی اسلام، هر گونه تعامل عنصر عربی با ایرانیان، موجه و دینی جلوه نموده و از سوی دیگر از همان نخستین صفحات کتاب زرین کوب، موج عرب ستیزی و روح جانبدارانه، موج می زند که شاید زینده یک اثر وزین علمی نباشد.

با عنایت به مقدماتی که در مباحث قبل آمد، به نظر می رسد که بنیان یکسویه نگری زرین کوب، از انتخاب نامناسب مبادی و مبانی داوری حاصل شده است؛ چرا که ناخشنودی ایشان، بیشتر از حس تضعیف یا محو هویت ملی ایرانی، در طول سده های نخست عصر اسلامی ناشی می شود و همان گونه که در مباحث پیشین به بسط، بدان پرداخته شد، غالب پژوهشگران و مدعیان هویت ملی ایرانی، به ناصواب، زبان و نژاد را جایگزین مجموعه موارد تاریخی قرار داده و به قضاوت نشستند، نه یک مجموعه مانا و توانمندی را که در گذار تاریخ قادر به بازسازی خویش است.

شاید دیدگاه شهید مطهری نیز، در پاره ای از مفروضات، خالی از اشکال نباشد؛ به عنوان نمونه، ایشان در مبحث «مقیاس ملیت»، چنین آورده است:

در ابتدا چنین به نظر می رسد که لازمه ناسیونالیسم و احساسات ملی، این است که هر چیزی که محصول یک سرزمین معین و یا نتیجه ابداع و فکر مردم آن سرزمین است، آن چیز از نظر مردم، باید ملی به حساب آید و احساسات ملی و ناسیونالیستی، آن را دربرگیرد و هر چیزی که از مرز و بوم دیگری آمده است، باید برای مردم این سرزمین، بیگانه و اجنبی به شمار آید. (مطهری، ۱۳۶۲: ۴۵)

بی تردید، با فرض چنین مقدمه ای، هر گونه حرکت ملی گرایانه ای، از نظر عقل سلیم محکوم است، ولی آیا مبنای تمام اندیشه های ملی گرایانه، بر چنین فرض سخیفی بنیان نهاده شده است؟ مبرهن است که حتی تندروترین پژوهشگران حوزه مطالعات ملی، چنین باوری را که به نفی اندوخته بشری منتهی می شود، باور ندارند و شاید، آنچه بیش از همه مطهری را به این مدعا کشانده، مشاهده پاره ای کنش های افراطی ملی گرایان بوده است و مسلماً مطالعات تاریخ ملی، هرگز در جهت انکار دستاوردهای ملل دیگر نبوده است. یکی دیگر از نکات قابل تأمل، در بحث مطالعه هویت ایرانی در کتاب ایشان، همان اشکال مکرری

است که در مورد زرین کوب، بدان پرداخته شد و آن انتخاب نادرست جزء، به جای کل است. آن‌چه از قرائن و شواهد پیداست؛ این نکته است که ایشان نیز، نژاد و زبان را جایگزین هویتی تاریخی و فرهنگی نموده و به قضاوت نشسته‌است و این در حالی است که همان‌گونه که گفته شد، اینها فقط جزئی از رشته‌های پیوند دهنده تاریخی ملت به‌شمار می‌آیند. شهید مطهری در این خصوص چنین باور دارد:

بسیاری از مردم امروز ایران که امروز ایرانی و فارسی‌زبانند و داعیه ایرانی‌گری دارند، یا عربند یا ترک یا مغول، همچنان که بسیاری از اعراب که با حماسه زیادی دم از عربیت می‌زنند از نژاد ایرانی یا ترک یا مغول می‌باشند... پس آنچه به نام ملت فعلاً وجود دارد این است که ما فعلاً مردمی هستیم که در یک سرزمین و زیر یک پرچم و با یک رژیم حکومتی و قوانین خاصی زندگی می‌کنیم، اما اینکه نیاکان و اجداد ما حتماً ایرانی بوده‌اند یا یونانی یا عرب یا مغول یا چیز دیگر، نمی‌دانیم. (همان: ۴۳)

ناگفته پیداست که چنین استدلالی به همان اندازه که دلیلی بر اثبات هویتی ملی نیست، نمی‌تواند دلیلی بر نفی آن نیز محسوب شود.

با نگاهی اجمالی به کتاب دو قرن سکوت زرین کوب، به وضوح می‌توان نگاه جانبدارانه نویسنده را رؤیت نمود؛ به گونه‌ای که از دیدگاه مخاطبی بی‌طرف، نمی‌توان دستیابی به تحلیلی منطقی و به دور از فضایی عاطفی و احساسی در آن، امیدی داشت. از همان صفحات نخست، انتخاب عناوین مباحث، نشان از تفکری بنیادگرایانه و یکسویه دارد: «فرمانروایان صحرا»، «طوفان ریگ» و حتی عنوان کتاب، نشان از جبهه‌گیری نویسنده و داعیه برتری‌جویی قومی او دارد و همین موارد، روح پژوهش و تحلیل علمی را از نگاه او، دور نموده‌است. وی، در جایی به وضوح از همین حقیقت و عقیده، پرده برداشته‌است: «در این خموشی و تاریکی وحشی، سکوت دو قرن بر تاریخ ایران سایه افکنده‌است، بیهوده است که محقق، در پی یافتن رگه‌هایی از شعر فارسی برآید» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۲۰).

اشکال دیگری که به وضوح در نقد هویتی - تاریخی زرین کوب به چشم می‌خورد، تکیه مفراطی، بر عنصر زبان است. شاید در نظر ایشان، زبان نماد کامل هویت ایرانی باشد، لیکن تکیه بر یک عنصر، در تحلیل‌های تاریخی و مباحث انسانی، پژوهشگر را به گمراهی از مسیر صواب می‌کشاند. لازم به یادآوری است که گرچه زبان فارسی برای چندین دهه پس از استقرار خلافت اسلامی، از صحنه رسمی اجتماعی کناررفت، اما طولی نکشید که از اوایل قرن دوم و پس از استنساخ و ترجمه متون پهلوی به عربی، مضامین ارزشمند آن به مسیر جاری جریان زندگی اجتماعی، بازگشت نمود و این خود نشان از گونه‌ای خودآگاهی تاریخی فرهیختگان پارسی در آن دوران دارد، تا جایی که گفته شده‌است که دبیران، حاملان آداب و رسوم ایران پیش از اسلام و آیین و سنت‌های ساسانی، به جامعه

اسلامی شدند و این طبقه چون به خدمت دولت اسلامی درآمدند، تأثیر بسیار در فرهنگ آن دوره داشتند و سنت‌های کهن ایرانی، به دولت اسلامی راه یافت (معلمی، ۱۳۹۱: ۱۱۰). با این وجود، ادعای سکوت قرن‌ها از سوی زرین کوب، اندکی در معرض تردید است و این گفتار که «زبان این قوم (ایرانیان)، زبان قومی بود که از خرد و دانش و فرهنگ و ادب به قدر کفایت بهره‌داشت... و در سراسر این دو قرن، چون زبان گنگان، ناشناس و بی‌اثر مانده‌است» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۱۴)، جای بحث بسیار دارد. آنچه امروزه به یقین نزد همه اهل قلم محل تردید نیست، تأثیر زبان فارسی در غنای ادب عربی و خدمت آن، به آیین اسلامی است و در این رهگذر ضمن آنکه این زبان به ادب عربی از حیث محتوا، غنای بسیار عطا کرده، اما از دیگر سوی، به فراوانی وامدار این زبان و دین مبین اسلام است.

۳. نتیجه گیری

به طور کلی، آنچه در این مقال آمد، بیانگر این مهم است که هویت هر ملت، مجموعه‌ای از واقعیت‌های معین و کارکردی هستند که در طول تاریخ، شکل گرفته‌است. هویت ملی، عامل وفاق، تعریف و تمایز مردمان از دیگری، انگیزنده حس همدمی و غرور و وفاداری آن مجموعه انسانی نسبت به دیگر اعضاست. پژوهشگران معاصر، عقیده دارند که شاخص‌ترین عناصر هویتی، شامل زبان و جغرافیای مشترک، دین و باورها و نظام سیاسی معین و پذیرفته هستند.

به دنبال فتح ایران در سده‌های نخست عصر اسلامی، بسیاری از عناصر مذکور، در سرزمین ایران کارکرد حقیقی خود را از دست داد. زبان فارسی نیز، از صحنه رسمی کنار رفت. برخوردهای نژادپرستانه اعراب، سبب شکل‌گیری کنش‌هایی اجتماعی، در بین تازیان و ایرانیان گردید که نمونه بارز آن، نهضت‌های شعوبیگری از سوی مردم ایران بوده‌است. بسیاری از تحلیلگران امروزی تاریخ گذشته ایران، که با هدف بازسازی هویت ملی ایرانی، به کاوش در وقایع گذشته پرداخته‌اند؛ عقیده دارند که با سقوط ساسانیان، سالهای مدیدی هویت ایرانی، عملاً دچار خاموشی شده‌است. عمده‌ترین اشکال بر این باور آن است که آنها هویت را از متن تاریخی و بستر زایای آن، جدا نموده و بررسی کرده‌اند، در حالی که هویت و عناصر آن، در درجه اول جریانی سیال در گذار تاریخ هستند؛ از دیگر سوی باید گفت که عناصر شاکله هویتی، مجموعه‌ای بسیار وسیع‌تر از عوامل ذکر شده هستند. شواهد تاریخی، گواه این حقیقت هستند که آنچه پس از فتح ایران، در حوزه هویتی رخ داده‌است، تغییر در تعبیر و نوع گفتمان زبانی است؛ یعنی فرهنگ ایرانی همچنان در مسیر تکاملی خویش، راهی پیموده‌است، تاحدی که شبکه اجتماعی - سیاسی و فضای

ذهنی فاتحان تازی را تسخیر نموده و در متن زندگی آنها، جایگزین شده است. مرتضی مطهری و عبدالحسین زرّین کوب، در دو اثر خدمات متقابل اسلام و ایران و دو قرن سکوت کوشش نموده‌اند تا از هر یک زاویه ویژه، حوادث آن روزگار تا امروز را بررسی کرده، به هم پیوند زنند. در نگاهی کلی، تأویلات تاریخی شهید مطهری، مبتنی بر نفی پذیرش هر گونه نگاه ملی‌گرایی به قضایا معطوف است. او عقیده دارد که ایران بلافاصله پس از پذیرش آئین اسلام، هویتی اشتراکی با جهان اسلام و عرب یافته و هر گونه نقد و بررسی تاریخ گذشته، موجب تشّت و نفاق است. وی همچنین عقیده دارد که مبنای اصلی هویت، زبان و نژاد است که مبرهن است که پذیرش هر دو نکته، اندکی در محلّ تردید به نظر می‌رسد. از دیگر سوی، عبدالحسین زرّین کوب با دیدگاهی افراط‌گرایانه معطوف به ایرانی‌گری، حافظه دیرسال فرهنگ ایرانی را در عنصر زبان محدود نموده و علاوه بر آن، نگاه عرب‌ستیزانه حاکم بر اثر ایشان، اندکی آن را از روح نقّادی دور نموده است.

یادداشت‌ها

۱. حب الوطن من الايمان. امين، سيد محسن. اعيان الشيعة، ج ۱، ص ۳۰۱.
۲. يا أيها الناس إنا خلقناكم من ذكر وأنثى وجعلناكم شعوبا وقبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم إن الله عليم خبير. (حجرات / ۱۳)

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

۱. قرآن کریم
۲. امین، سید محسن. (۱۴۰۳ق) اعیان الشیعه، ج ۱. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۳. بصیر مژدهی، سامیه. (۱۳۸۵). آفتاب معرفت. تهران: نگاه.
۴. بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۹۹۸). أنساب الأشراف. ط ۱. دمشق: دارالیقظه.
۵. جیکنز، ریچارد (۱۳۸۱). هویت اجتماعی. ترجمه: تورج یاراحمدی. تهران: نشر شیرازه.
۶. خفاجی، عبدالمنعم (۱۴۱۲). الحیاء الأدبیة. بیروت: دارالجلیل.
۷. زرّین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۸). دو قرن سکوت. ج ۹. تهران: سخن.
۸. شوقی ضیف (۱۴۳۱ق). تاریخ الأدب العربی العصر العباسی. قاهره: دارالمعارف.
۹. العاکوب، عیسی (۱۹۸۹). تأثیر الحکم الفارسیة فی الأدب العربی فی العصر العباسی. دمشق: دار طلاس للدراسات والترجمة والنشر.
۱۰. گلدزبهر، ایگناس. (۱۹۷۱). مطالعات اسلامی، ج ۲. لندن.

۱۱. مطهری، مرتضی. (۱۳۶۲). **خدمات متقابل اسلام و ایران**. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۱۲. معلوف، امین. (۱۳۸۲). **هویت‌های مرگبار**. مترجم: مرتضی ثابت‌فر. تهران: نشر ققنوس.

۱۳. نصر، سید تقی (۱۳۵۸). **ابدیت ایران از دیدی خاورشناسان**، ج ۲. تهران: چاپخانه کیهان.

ب. مقاله‌ها

۱۴. اشرف، احمد. (۱۳۸۷). «**هویت ایرانی به سه روایت**». مجله بخارا. ش: ۶۶. صص ۱۱۰ تا ۱۲۷.

۱۵. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۶). «**کلمه نهایی شکل‌گیری گفتمان هویت در ایران**». نامه پژوهش، ش ۷.

۱۶. رزازی‌فر، افسر (۱۳۷۹). «**الگوی جامعه‌شناختی هویت ملی در ایران**». فصلنامه مطالعات ملی. ش: ۵. صص ۱۰۱ تا ۱۳۱.

۱۷. معلمی، مصطفی و احد مهربان‌نژاد. (۱۳۹۱). «**نقش دانشمندان طبرستانی و محیط علمی آن در ...**». فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، شماره ۹. صص ۶۱ تا ۹۰.

۱۸. یوسفی، علی. (۱۳۸۰). «**روابط بین قومی و تأثیر آن بر هویت ملی اقوام در ایران**». فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۸. صص ۱۱ تا ۴۱.